

تا خود را از هرچه غیر علمی است برهانی

فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی به بیان علوم

پروفسور رضا آیرملو

فصل سه

مرگ لازمه زندگی در ناکجاآبادهای آتی

قوانین ناظر بر ماده عمومیت دارد

در فصل قبل به مسیری از جریان تکامل از گیاه تا به حیوان و انسان پرداختیم و قانونها و قانونمندیهای را که ناظر بر این جریان اند، استخراج کرده و مورد بحث و نتیجه‌گیری قرار دادیم. در اینجا از نو به همان جریان تبدیل و تکوین جمعی برمیگردیم، با این تفاوت که در اینجا مسیر دیگری از این جریان را دنبال میکنیم. به نظر میرسد عبور مجدد از این مسیر، هم میتواند قانونمندیهای استخراج شده پیشین را مورد تأیید قرار بدهد و هم به استخراج نتایج و قوانین جدیدتری بیانجامد.

دیدیم که از هر درختی هزاران گل و پرچم میروید. از این پرچمها میلیونها دانه بر میخیزند و با چسبیدن به میلیونها مادگی، میلیونها گل را باور کرده و آنها را به تعداد بیشماری میوه و دانه تبدیل میسازند. اگر این تعداد تقریبی را به تعداد تقریبی گیاهان و درختان کره زمین ضرب بکنیم، معلوم میشود که چه نیرو و انرژی عظیمی به کار گرفته میشود و در چه ابعاد باورنکردنی "ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند" تا چه بشود؟

- تا نسل این یا آن نوع گیاه و حیوان، و در این مسیر نیز، حیات زنده و قانونمندیهای عام طبیعت دوام آورد و تکوین و تکامل ماده به راه ابدی خود ادامه بدهد.

این وظیفه نهادی شده تکامل برای "بقاء و اعتلای زندگی" به قدری بر طبیعت موجودات جهان حاکم است که حتی وقتی بوته ها، درختان و حیواناتی که دیگر رمق زنده ماندنشان را از دست میدهند، به عنوان آخرین خدمت به اجرای این نمایشنامه مقرر، پوک شده و در خاک میریزند.

- در خاک میریزند تا چکار بکنند؟
- تا همچون کود در رشد بوته ها و درختان جدید به کار روند، و بقاء زندگی گیاهی و حیوانی را دوام ببخشند. تا ادامه زندگی و تکامل طبیعت را ممکن سازند.
- ما حالا واقف ایم که تمامی این جریانات در درون **طبیعت یکپارچه و در وحدت با کل هستی**، یا آنچه طبیعت و ماتریا مینامیم، اتفاق می افتد.

بدیهی است که در اینجا نیز انسان عین حیوان و گیاه عمل میکند یا باید بکند. بدین معنی که اگر این تاریخ تکامل به همان صورت که علوم کشف کرده جریان یافته باشد، لاجرم باید انسان نیز در ادامه همان راه تکامل تاریخی اش از همان قوانینی تبعیت بکند که شامل کل جریان ماده، و همچنین شامل همه اشکال و انواع هستی از گیاه و حیوان است. در واقعیت هم دیده میشود که انسان نیز به همان راههایی سر میزند که گیاهان و حیوانات از سر میگذرانند. انسان نیز همانند گیاهان برای تضمین بقاء نوع خود از قانونمندی "فراوانی" و "ولخرجی" تبعیت میکند. در اینجا نیز هر بار میلیونها تخمه مردانه یا اسپرماتوزوئید تولید و خرج میشوند تا چه بشود؟

- تا باردار شدن یک تخمه زنانه را تضمین بکند.

تعداد اسپرماتوزوئیدهایی که در هر بار تخلیه میشوند، به قدری زیاد اند که در بدترین شرایط هم بالاخره یکی از این میلیونها به درون تخمهای که ماهانه رشد کرده و آزاد میشود، نفوذ میکند و از طریق ترکیب با آن، سلول انسان جدیدی را به وجود می آورد.

این فراوانی در تعداد تخمکهای زنانه هم دیده میشود. اساساً به عنوان یک ارثیه تاریخی بازمانده از گیاهان و حیوانات، جنس ماده انسان نیز میتواند یا باید بتواند هزاران تخمک رشد بدهد. اما از اینهمه احتمالات ارثی در بین انسانهای هوموسپین چیزی در حدود 400 تخمک زنانه به مرحله بارداری میرسند. این رقم به سهم خود بسیار محدود به نظر میرسد، اما با این وجود و در مقام مقایسه به سن بارداری زنان، ده تا بیست برابر مورد نیاز برای بارداری است.

این فراوانیها اما، به چه دردی میخورند، جز آنکه احتمال بارداری و زایش و از آن طریق نیز احتمال دوام و بقاء نوع انسان را بالا برده و تضمین بکنند. چرا که با این فراوانی ها، حتی که اگر دهها و صدها تخمک هم کارائی خود را از دست بدهند، بالاخره باز هم یک یا چند تائی قابل لقاح با یک یا چندتا از این میلیونها اسپرماتوزوئید باقی میمانند و با لقاح خود، ادامه نوع انسان، تکامل انواع و همچنین فعل و انفعالات و تبدیلات مکرر اشکال مختلف ماده را ممکن میسازند. بدینوسیله در بین انسانها نیز، عین گیاهان و حیوانات،

- ✓ ادامه حیات و زایش نسلهای جدید، هدف اساسی اولیه است و،
- ✓ قانونمندی فراوانی، نه فقط دوام حیات نوع انسان، بلکه همچنین دوام و بقاء حیات طبیعت را تضمین میکند.

بدین ترتیب، در بین انسانها نیز جمعیتها بیش از آنکه لازمه تداوم حیات باشد افزایش می یابند و به قدری افزایش می یابند که از عهده مرگ و

میرهائی که بیماری ها، اپیدمیها، حوادث طبیعی، جنگها، گرسنگی و انواع اتفاقات روزمره به وجود می آورند بر آیند.

- برآیند تا چی بشود؟
- تا بدینوسیله بقاء موجودات زنده و دوام آنچه "زندگی" نامیده میشود تضمین شود.
- تضمین بشود که چی بشود؟
- تا "تکامل تاریخی انواع" ممکن شود و همراه با آن، همه جهان با هر چه در آن است به طور یکپارچه رو به سو و جهتی قانونمند پیش برود!

دیدیم که در این هماهنگی و وحدت مادی هم هست که انسانها هم مثل درختان و گیاهان روزی سبز شده و زنده میشوند، و روز دیگری هم مثل آنها پوک شده و میمیرند.

- میمیرند تا چه بشود؟
- تا مثل گیاهان و حیوانات به صورتهای مختلف جاندار و بیجان در فعل و انفعالات فیزیکی، شیمیائی و بیولوژیکی اشکال مختلف ماده شرکت بکنند و بدینوسیله به سهم خود تداوم تحولات قانونمند طبیعت یکپارچه را ممکن سازند.

زندگی حیواناتی چون زنبورهای عسل که به تمامی تحت تأثیر غریزه هایشان⁷³ عمل میکنند، این چگونگی را با عریانی بیشتری به نمایش میگذارد.

همه کار و تلاش زنبورهای هر کمون صرف بقاء و دوام کندو میشود. برای انجام این مهم، "ابر و باد و مه و خورشید" به کار گرفته میشوند تا زنبوران کارگر و سرباز هر چه بیشتر تولید شوند. تا اینان هر چه بیشتر غذای مصرفی روزانه جمع آوری بکنند و مازاد مصرف خود را برای مصرف زمستان خانواده کندو پس انداز بکنند. تا بدینوسیله، کندو امکان ادامه حیات و جمعیت های کندو امکان رشد پیدا بکنند، و بالاخره هر کندوئی هر چه زودتر به دو، چهار و هشت کندوی جدید تبدیل شود.

این است که همه تلاشهای خانواده کندو صرف افزایش جمعیت میشود، و وقتی هم این جمعیت به حداکثر خود رسید و مشکل جا و اداره کردن امور جمعی پیش آمد، همه تلاشها صرف میشود تا ملکه جدیدی به وجود بیاید. این ملکه باید کندو را با جمعیت اضافی اش مننثعب بکند و کندوی جدیدی به وجود بیاورد.

اما برای بارور کردن ملکه جدید، پرورش تعدادی زنبور نر هم در برنامه قرار میگیرد. زنبورهای نر برخلاف سایر زنبورها، نه در کار نگهبانی کندو شرکت میکنند و نه به کار جمع آوری شیر و دانه گیاهان و گلها دست میزنند. آنها به جای هر کاری تا روز موعودی که باید به درد کار سرنوشت ساز بارور کردن ملکه بخورند، جز خوردن و خوابیدن، و به خود رسیدن کاری انجام نمیدهند. البته این پذیرائی مجانی

⁷³ غریزه به رفتارهای جبری و بدون انگیزه های مشخص حیوانات و انسانها گفته میشود. با این وجود، هر چه علوم بیشتر رشد میکنند، بیش از پیش معلوم میشود که حتی رفتارهای غریزی که بدون هرگونه دلیل و انگیزه شناخته شده به نظر میرسند نیز از انگیزه های شناخته شده یا نشده فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی موجودات نشأت میگیرند.

تا زمانی که ملکه جدید رشد کرده و با یکی از این زنبورهای نری که در مسابقه سرنوشت ساز جفتگیری گوی سبقت را ربوده، بارور میشود، ادامه پیدا میکند.

ملکه جدیدی که به مرحله زایش تخم زنبورهای آتی میرسد، برای بارداری به آمیزش با یک زنبور نر احتیاج پیدا میکند. این زنبور نر اما، هر زنبور نری نیست، بلکه زنبور نری است که از بهترین تواناییهای بیولوژیکی برخوردار است و میتواند به عنوان پدر نسلهای آتی کندوی جدید نقش ایفا بکند.

در این موقع، ملکه جدید از کندوی مادری اش خارج میشود و برای آمیزش و بارداری به پرواز در می آید. با این کار، همه زنبورهای نر هم به طور غریزی به دنبال ملکه جدید بال و پر می‌کشایند و برای لقاح با وی وارد مسابقه سرنوشت ساز مرگ و زندگی میشوند.

در این مسابقه باید بهترین و قوی ترین زنبور نر برگزیده شود تا تولید نسلی را سبب شود که باید در جریان تنازع بقاء پیروز شود و بقاء خود و نوع خود را به ثبت برساند. بالاخره در این مسابقه بود و نبود، توانمندترین زنبور نر پیروز میشود و وظیفه باردار کردن ملکه جدید را به انجام میرساند.

جالب است که زنبور نری که در این راه پیروز شده و به مقام پدری زنبوران کندوی جدید درآمده، پس از انجام وظیفه لقاح میمیرد. چرا؟ مگر او در این مسابقه سرنوشت ساز پیروز نشده است؟

- پیروز شده اما با این پیروزی دیگر علتی برای بقاء و وجودش نیست. با این اتفاق، انگار طبیعت به وی میگوید: "تو دیگر وظیفه ای را که برای انجامش به دنیا آمده بودی به انجام رسانیده ای. از این رو، دیگر نیازی به وجود تو نیست!". نیاز نیست، چرا که از آغاز این زنبورها

فقط برای انجام وظیفه ای در راه بقاء نوع زنبور به وجود آمده بودند.
چرا که:

✓ آنچه مهم است سرنوشت بود و نبود کندو و نوع زنبور است و نه فرد فرد زنبورها.

چرا که:

✓ در مقام مقایسه با سرنوشت جمعی و درازمدت کندو، فردها نه مهم اند و نه با اتمام وظیفه ای که به عهده شان محول شده، دیگر نیازی به وجود شان است.

مهم آنست که نسل و نوع زنبورها باقی بماند. مهم آنست که انواع و اشکال هستی دوام بیاورند.

این است که بقیه زنبورهای نری هم که در این مسابقه شرکت کرده و شکست خورده بودند، دیگر به کندوی خود بر نمیگردند. نه اینکه برنگردند، بلکه به کندو راه داده نمیشوند! چرا؟ زیرا که علت وجودی آنها شرکت در مسابقه باردار کردن ملکه بوده و این علت با لقاح ملکه جدید با زنبور نری که در این مسابقه برنده شده، از بین رفته است. این است که زنبورهای نر بازنده هم پس از پایان مراسم لقاح ملکه جدید، محکوم به نابودی شده و از بین میروند. از بین میروند چرا که:

✓ در جریان انتخاب اصلح طبیعت، "فرد فدای جمع میشود".

• این قانون همه شمول است و شامل انسانها هم میشود.

ملکه جدید اما، پس از لقاح به کندو برمیگردد، چرا که او باید همراه با جمعیت اضافی کندو به بیرون از آن پرواز کند، کندوی جدیدی بسازد و برای بقاء زندگی در کندوی جدید خود، هزاران تخم جدید بگذارد.

این سرنوشت تکثیر و تبدیل اما، با تولید یک ملکه و جدا شدن آن از کندوی اصلی به پایان نمیرسد. حفظ بقاء نسل زنبورها ایجاب میکند که این تکثیر و تبدیل در آینده هم به کرات و به طور مستمر تکرار شود. بدین ترتیب، هر کدام از کندوها به تکرار و تکرار، ملکه های جدیدی به وجود می آورند و ملکه های جدید هم، هر کدام یک کندو را به دو، و دو کندو را به چهار، هشت و شانزده تبدیل میسازند.

از این روست که در آینده نیز در هر کدام از این کندوها، باز هم ملکه های جدیدی رشد داده خواهند شد و برای باردار کردن این ملکه های آینده نیز، باز هم طبیعت با دست و دلبازی تمام، همان ولخرجی بی که در جریان بارداری گل‌های درختان و تشکیل جنین انسانها دیدیم، زنبورهای نر فراوانی را تولید خواهد کرد و سپس با همان ولخرجی جهانشمول، مازاد آنان را محکوم به مرگ خواهد کرد. از ورودشان به کندو جلوگیری خواهد کرد تا محصول کار زنبورهای کارگر را بی سبب مصرف نکنند.

بدین ترتیب با اجرای این بازی غریزی بی برو و برگرد،

1. هم افزایش نسل زنبورها،
2. هم شانس بقاء نوع زنبورها و،
3. هم ادامه تکامل تاریخی بی که زنبورها در آن میان به دنیا آمده و میمیرند،

تضمین میشود.

می بینیم که نمایشنامه تحمیل شده به طبیعت همان است که در همه اشکال هستی از گیاه، حیوان و انسان ملاحظه میشود. می بینیم که در جایی که موضوع دوام حیات انواع و ادامه تکامل تاریخی مطرح است،

در زنبورها، مازاد زنبورهای نر بدون هیچ رحم و شفقتی فدا شده و بدون هر گونه ملاحظه ای به بیرون ریخته میشوند. این سناریو عیناً در درختان و گیاهان، به صورت نابودی مازاد هزاران هزار برگ، پرچم و گردهای بر آمده از پرچمها که به درد باردار کردن مادگیها نخورده اند، و در حیوانات، به صورت تلف کردن میلیونها اسپرماتوزوئید مردانه ای که به کار باردار کردن تخمکها بر نیامده اند، تکرار میشود. چرا؟

برای آنکه همه این بازیها به خاطر دو هدف اساسی هستی انجام میگیرد:

- بقاء و ادامه زندگی و،
- تداوم راه تکامل.

این است که هر جا که هستی فرد و جمع در مقابل همدیگر قرار میگیرند،

✓ فرد فدای جمع و،

✓ امروزی فدای فردائی میشود.

هم از این رو هم هست که با پایان هر پروژه خلقت و تکامل، دیگر به مواد و مصالحی که در جهت این دو هدف عمده هستی به کار نیامده اند، نیازی باقی نمیماند. چرا که علت پیدایش و وجود این موجودات، تأمین و تضمین جریان تکوین و تکامل، و دوام و بقاء انواع است، و با از بین رفتن این علل، دیگر دلیلی برای بقاء شان باقی نمیماند. این است که مصالح اضافی این جریان، طوری ساخته میشوند که به آسانی نابود شده و به طبیعت بازگردانده شوند. چرا؟ برای آنکه قبلاً نتیجه گرفته شده که در طبیعت و در میان همه اشکال موجودات زنده، دو اصل اساسی حکم میرانند:

1. اصل بقاء زندگی و،

2. اصل تداوم تکوین و تبدیل همه شمول ماده و طبیعت (تا به کجا؟)

باید از نو اضافه کرد که لازمه پیشرفت این دو استراتژی اساسی، دوام سرنوشت پایان ناپذیر و تکراری تولد و مرگ افراد و انواع است. تولد و مرگ تکراری از این نظر، جز تبدیل تکراری افراد و انواع به اشکال مختلف هستی مادی و با هدف ادامه تکوین تاریخی نیست. بدین معنی،

- نه پیدایش و زاده شدن به معنی از هیچ برآمدن است و،
- نه مرگ به معنی به هیچ تبدیل شدن است.

این هر دو بلکه تظاهر بیرونی مراحل تفکیک ناپذیر یک جریان مستمر تکوین و تبدیل در درون طبیعت مادی و اشکال مختلف آن است.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که:
- این برنامه، و غریزه ها و گرایشهای قانونمند آن از کجا، و چگونه خلق شده اند.

در پاسخ باید گفت که قسمتی از این سؤال بدون پاسخ هم باشد، قسمت دیگرش از طریق بررسی قوانین شناخته شده "تنازع بقاء" و "انتخاب اصلح طبیعی" قابل توضیح اند. بدین معنی، در جریان این رویش و تبدیلات مکرر، تعدادی از موجودات پدید آمده، به تصادف با کم و زیادی هائی به وجود می آیند. از اینها، آن تعدادی که بهتر از بقیه در تنازع طبیعی موفق میشوند، نسبت به بقیه بهتر و بیشتر رشد کرده (انتخاب اصلح طبیعی) و بیش از دیگران، نوع خود را قدمی کاملتر کرده و پیش میبرند.

دیدیم که تکامل محصول این تغییرات اندک اندک به صورت "تنازع بقاء" و "انتخاب اصلح" در طبیعت است و از طریق این تغییرات و تبدیلات به وجود آمده و پیش می‌رود.

توجه داریم که این تحول قانونمند درونی ماده است و تا کنون نه هیچ آثاری در مورد دخالت‌های خارج از ماده به ثبت رسیده و نه احتمال منطقی یک چنین پدیده و دخالتی وجود دارد.

مرگ لازمه زندگی است

می بینیم که یکبار دیگر نتیجه گیری پیشین مان مطرح میشود و آن اینکه همه آنچه در بین گیاهان و حیوانات اتفاق می افتد، عین همان سرنوشتی است که انسانها هم خواهی و نخواهی دنبال کرده و میکنند. به بیان دیگر، در جایی که:

1. تکامل عام و همه شمول است و خط تکاملی انسان از بیجانها به جانداران و از جانداران ساده، گیاهان و حیوانات ابتدائی تا به حیوانات و انسانهای پیشرفته ادامه یافته، و در ادامه تکوین و تبدیل به اشکال مختلف هستی، انسان هوموسپین امروزی را در نوک خود به وجود آورده است، لزوماً باید انسانها هم با تکرار تبدیلات قانونمند اشکال مختلف ماده، یا آنچه "تولد و مرگ" نام دارد، به همان راهی بروند که سایر اشکال هستی میروند. لزوماً باید انسانها هم برای بقاء نوع خود، مثل گیاهان و درختان، همانندهای جدید خود را تولید بکنند. لزوماً باید انسانها هم از شکلی بمیرند و به اشکال دیگر جاندار و غیرجاندار تبدیل شده و در این اشکال مختلف ماده زندگی بکنند. بدین معنی:

همانگونه که تک تک اشکال و انواع هستی های مادی در جهت جریان تکامل نوع خود، تغییر و تبدیل یافته و می یابند، انسان هم همانند هر نوع و شکل دیگر هستی، با ادامه تبدیلاتی که زادن و مردن نامیده میشوند، نه فقط حیات و بقاء خود، بلکه همچنین حیات و بقاء ماده

جهانشمول را تضمین کرده و تکامل تاریخی طبیعت مادی را پیش میبرد.

انسان هم باید همانند زنبورها و گیاهان در این راه سرنوشت ساز به هر فداکاری و جانبازی دست بزند تا بقاء و دوام آنچه را که "زندگی" نامیده میشود تضمین بکند. تضمین بکند تا هم "تکامل تاریخی انواع" ممکن شود و هم در جریان قانونمند و یکپارچه هستی، در وحدت با طبیعت و هستی، به سوئی که مقرر است پیش برود!

در این هماهنگی و وحدت مادی هم است که انسانها هم روزی مثل درختان و گیاهان سبز شده و زنده میشوند، و روز دیگری هم مثل آنها پوسیده شده و میمیرند. میمیرند تا مثل گیاهان در اشکال دیگر ماده زندگی بکنند. بدین ترتیب در مورد انسانها هم،
✓ مردن لازمه تداوم زندگی کردن است.

اینهمه اما، همه داستان زندگی، مرگ و بعد از مرگ گیاهان، حیوانات و انسانها را بیان نمیکند. موجودات زنده از گیاه، حیوان و انسان بر زمین می ریزند و به خاک و کود تبدیل میشوند. با خاک و آب مخلوط میشوند و از طریق ریشه های درختان و گیاهان دیگر جذب شده، در تن آنها مصرف شده و بدینوسیله به رویش سبزیها و روئیدنیهای دیگر یاری میسرانند. قسمی هم مستقیم و غیرمستقیم به وسیله حیوانات و انسانها مصرف شده و نه فقط به رویش آنها کمک میکنند، بلکه حتی به سلولهای از این هستیهای گیاهی و حیوانی به سلولها، موجودات و زندگیهای جدیدی تبدیل میشوند.

-تبدیل میشوند تا چه کار بکنند؟

-دیدیم که تبدیل میشوند تا ولو در اشکال و قالبهای جدید، زندگی را ادامه داده، و همچنین ادامه راه تکوین کل هستی مادی را ممکن بسازند.

بدینوسیله درختان، حیوانات و انسانها میمیرند، ولی با مرگ شان در سلولهای گیاهی و حیوانی، زندگی جدید را از سر میگیرند. به صورت سلولهای گیاهی و حیوانی جدید وارد مرحله دیگری از زندگی میشوند. به بیان دیگر،

✓ انسانها هم همانند سایر موجودات نمیمیرند، بلکه در جریان یک جریان تاریخی، از نوع خود مرده و به صورت انواع گیاهان و حیوانات ادامه حیات میدهند.

✓ میمیرند اما با مرگ خود در پویش یک جریان رو به تکوین و تبدیل، در اشکال دیگر هستی زنده میشوند و با تبدیل به گیاه، حیوان و انسان ادامه حیات میدهند.

بدین معنی:

- انسانها میمیرند، اما نابود نمیشوند.
- انسانها میمیرند، اما نه برای نابودی، بلکه برای زندگی و ادامه زندگی.
- انسانها میمیرند، ولی با تبدیلات و فعل و انفعالات شیمیائی، فیزیکی و بیولوژیکی مکرر در موجودات زنده دیگر ادامه حیات میدهند.

به بیان دیگر:

- انسانها میمیرند، اما این مردن به معنی نابود شدن نیست، بلکه با این مردن در جریان **تکامل تاریخی یکپارچه طبیعت** غوطه

میخورند و به صورت موجودات دیگر سبز شده و می‌زیند.
زندگی را در اشکال و قالبهای جدید ادامه میدهند.

بعداً خواهیم دید که این مردن و زنده شدن جریان یک سویه نیست، بلکه ادامهٔ قانونمند تکوین و تبدیل تاریخی بی است که موجودات زنده را از موجودات غیرزنده به وجود آورده و به اشکال مختلف گیاه، و حیوان و انسان در آورده است. بر این اساس زندگی یک سکهٔ دورویه ای است که ما انسانها بر اساس نظم طبقه بندی مغزمان یک طرفش را زندگی و طرف دیگرش را مرگ می‌خوانیم.

ممکن است این سؤال پیش بیاید که همهٔ مواد خاک شده، در همان آن وارد این جریان تغییر و تبدیل فیزیکی، شیمیائی و بیولوژیکی نمیشوند و بلکه با خاک و خاشاک مخلوط شده و به صورت اجرام بیجان در می‌آیند. به مواد بی جان تبدیل میشوند. این ایراد به جاست، اما باید دید که در درازمدت برای این مواد خاک و خاشاک شده چه اتفاقی می‌افتد. در دراز مدت این مواد خاک شده هم به صورت غذا یا کود مصرف میشوند و به سلولهای این یا آن موجود زنده تبدیل میشوند. بدین معنی، در دراز مدت، و هر چه زمان طولانی تر شود، بقایای خاک شدهٔ موجودات زنده بیش از پیش وارد جریان ترکیبات و تبدیلات موجودات زندهٔ بعدی شده، از یک زندگی میمیرند، ولی به چند زندگی جدید می‌پیوندند.

از یک شکل از زندگی میمیرند، اما با مرگ خود به صورت اشکال مختلف زندگی میزایند.

فراموش نکنیم که این تبدیلات از موجود زنده به خاک و خاشاک بیجان، و از خاک و خاشاک به گیاه و حیوان جاندار نشان میدهد که:

• **بین مواد بی جان و جاندار مرزی واقعی وجود ندارد**، و این دو در طبیعت به طور متقابل و به کرات با همدیگر مخلوط شده و به همدیگر تبدیل میشوند.

✓ تبدیل میشوند تا چکار بکنند؟

✓ - دیدیم که تبدیل میشوند تا کل ماده تشکیل دهنده جهان را در یک وحدت مادی، رو به سوی تکامل قانونمندش رشد داده و پیش ببرند.

می بینیم که در این بحث نیز همان نتیجه ناظر بر وحدت و یکپارچگی در حال تکوین و تبدیل طبیعت و ماده از نو به دست می آید. در اینجا نیز معلوم میشود که همانگونه که تکامل گیاهان و حیوانات به بوجود آمدن انسان انجامیده، ناگزیر: تکامل انسان نیز:

- هم در درون نوع خود ادامه می یابد،

- هم به بروز انواع هوشمندتر دیگر منجر میشود و،

- هم در جریان فعل و انفعالات فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی به موجودات جدیدتری تبدیل میشود.

بدین معنی، مرگ انسان همانند تولدش ادامه یک جریان دائمی خلقت است. انواع موجودات از جمادی تا به جاندار در ادامه تکوین و تکامل تاریخی شان، انسان را به وجود آورده اند، حالا با مرگ انسان هم متقابلاً یک مرحله دیگر از همان زندگی شروع میشود. بدین معنی،

● آنچه "مرگ و زندگی" نامیده میشود چیزی جز تبدیل متقابل انسان و اشکال و انواع دیگر موجودات به همدیگر نیست. فقط فرقی این است که این دایره خلقت هر چه میچرخد، مواد و موجودات بیشتری را به راه تغییر و تبدیل میبرد. هر چه میچرخد، حرکت تکوینی از بیجان به جاندار و از جاندار اولیه تا پیچیده به صورت حلزونی رشد پیدا میکند.

بدین ترتیب، زندگی و مرگ، چه انسان یا موجودات دیگر، در اشتراک با همدیگر، یک دور از گردش قانونمندی تکامل تاریخی ماده و هستی را به نمایش میگذارد.

این تبدیل و تبدیلات اما،

- نه تازه و،

- نه عجیب است.

تازه و عجیب نیست، چرا که انسان نیز همانند سایر موجودات زنده و غیرزنده:

1. ابتدا در وحدت و یگانگی با همه طبیعت و در جریان فعل و

انفعالات مستمر اشکال مختلف ماده به وجود می آید و،

2. بدون قطع ارتباط و پیوند تنگاتنگ با این هستی و تحولات

یکپارچه اش، شکلی از زندگی را تجربه میکند و،

3. پس از آن نیز در وحدت با این هستی و از طریق ادامه تبدیلات

پیشین به اشکال مختلف دیگر، به همان راه تاریخی خود ادامه

میدهد.

انسان نیز همانند بخشی از طبیعت و هستی مادی، از طریق این

فعل و انفعالات مشترک، در یگانگی و وحدت همه اشکال مختلف ماده،

به وجود می آید و سپس با مرگ خود راه همان پروسه رو به تکوین

کلیت هستی مادی را طی کرده و میکند. انسان هم همراه با "طبیعت و

ماده یکپارچه موجود"، سرنوشت مشترک و قانونمند رو به تکوین و تبدیل موجود را پیش می برد. بدین معنی:

- مرگ انسان نیز همانند مرگ درخت و حیوان مورد مثال نه اتفاقی جدید، و نه یکباره و تجربه نشده است. نقطه ای در این خط پیدایش در حال تکوین مردنها و زائیدنهای فراوان است.

لازم به یادآوری است که نگرش عمیقتر به شکل گیری اشکال مختلف هستی بیجان هم نشان میدهد که:

- جریان تبدیلات شیمیائی و بیولوژیکی خلق شدن و مردنها به صورت عمل مکرر و قانونمند برای بقاء و تکامل، نه فقط در موجودات جاندار، بلکه حتی در اشکال مختلف موجودات بیجان هم جریان می یابد.

تغییر و تکامل خاصیت عام ماده و همه اشکال ماده است و فقط به مواد جاندار اختصاص ندارند. در واقع، اگر یک چنین تغییر و تحولی در مواد معدنی و بیجان جریان نمی یافت، در آنصورت، ادعای به وجود آمدن سلولهای اولیه زنده از ترکیب مواد معدنی بیجان ادعائی بیجا می بود.

در ضمن، دیدیم که رابطه متقابلی بین مواد زنده و غیرزنده وجود دارد و ایندو در هر زمان در حال تبدیل به همدیگر اند.

1. جانداران از بیجانان به وجود می آیند و،
2. هستیهای جاندار نیز به طور متقابل به بیجانان تبدیل میشوند.

به بیان دیگر، زنده و غیرزنده دو نیمه در حال تبدیل یک واقعیت مشترک اند. ایندو به طور مستمر و مکرر به همدیگر تبدیل میشوند. به طوری که جریان تغییر، تکوین و تبدیل در موجودات زنده و غیرزنده

جریان می یابد، فرقت این است که این جریان در موجودات غیرزنده بطئی و کمتر مشهود، ولی در موجودات زنده سریع تر و مشهودتر سیر میکند.

این همه نشان میدهد که زنده شدن و مردن، اتفاقات عام همه اشکال طبیعت و ماده اند و به عنوان جزئی از فعل و انفعالات درونی و قانونمند ماده و طبیعت عمل میکنند.

جبر مخفی شده در گزینشهای آزادانه انسان

می بینیم که سرنوشت ناظر بر "تغییر، تکوین و تبدیل"، در بین همه اشکال هستی عمومیت دارد، ولی این جریان جمعی رو به سوی چه هدفی پیش میرود، و به کجا میخواید یا می باید برسد، کماکان سؤالات بی پاسخ بشر اند. پایان و هدف نهائی اینهمه فعل و انفعالات قانونمند جهاتشمول برای انسان امروزی هم نامعلوم است. مثل پایان تونل زندگی ناشناسی است که انسان امروزی هم بدون آنکه بداند چرا، خود را در آن می یابد. تونلی که نه پایانی دارد و نه مشخصات پایانی اش معلوم است.

این همه در همان حال میرساند که انسانها نیز با وجود اینهمه دانش و فرهنگ پیشرفته قادر به انجام هیچ کار بیشتری جز به صحنه در آوردن این و همان نمایشنامه تکراری پیدایش و تکامل نیستند. انسانها نیز همان کاری را که گیاهان و حیوانات به طور غریزی و طبق یک برنامه بیولوژیکی از پیش تنظیم شده انجام میدهند، تکرار میکنند. انسانها نیز،

غریزی یا غیرغریزی، و آگاهانه یا ناآگاهانه، آنچه را که از طبیعت فرامی‌گردند، تقلید میکنند.

بدین معنی، میتوان گفت که طبیعت، برنامه و قانونمندیهای پیدایش و دوام خود را به همه موجودات تحمیل میکند. این عمل در موجودات ماقبل انسان به صورت برنامه های غریزی، ولی در انسانها از راه القاء منطقی که این گزینشهای ناگزیر و جبری را توجیه میکند، انجام میگیرد. انسان این منطق را از راه تماس با طبیعت و گردش تحولاتش یاد میگیرد و ناگزیر به کار می بندند. این است که انسانها نیز، ولو گاهی آگاهانه و حتی بر اساس گزینشهای آزادانه، در مسائل اساسی هستی و فلسفی، از قانونمندیهای عام طبیعت تبعیت کرده و به شکلی از اشکال، همان یا مشابه رفتارهای غریزی برنامه ریزی شده در زنبورها را تکرار میکنند. تفاوت در این است که انسانها این رفتارهای غریزی را با پیچیدگی بیشتری تکرار میکنند. با توجیه، توضیح و تصمیم گیری تکرار میکنند.

اما این برنامه تکراری و همه شمول برای چیست؟ میخواهد به کجا برسد؟

این و اینگونه سؤالات مراجعه به قانونمندیهای ناظر بر ماده، از آنجمله مراجعه به قوانین ناظر بر تکوین و تبدیل موجودات زنده را الزامی میسازد. تعمیق در پروسه تکوین و تکامل موجودات زنده از گیاهان و حیوانات تا به انسان هوموسپین، نه فقط برخی از یگانگیها، بلکه همچنین برخی از ویژگیهای رفتارهای فردانگر موجودات زنده و انسانها را روشن می سازد.

برای نمونه، مقایسهٔ انسان با خویشاوندان ماقبل خودش- پستانداران، انسانسانان و میمونها- و همچنین مقایسهٔ انواع مختلف انسان از انسانسانان تا به انسان امروزی نشان میدهد که رشد و افزایش ظرفیت مغزی وجه تمایز تحوّل بیولوژیکی این تکوین تاریخی است. در نتیجه، رشد و افزایش توان مغزی، و در نتیجه، افزایش خرد و اندیشهٔ موجودات نیز پله ای از پله های تکامل تاریخی را نمایندگی میکنند.

به طوری که در ابتدا انسانسانان و سپس انسانهایی که مغز کوچک تری داشتند، همانند موجودات کمتر تکامل یافته تر دیگر، بیشتر از طریق غریزه هایشان هدایت میشده اند. این همانندی اما، با ادامهٔ تکامل و رشد بیشتر مغز انسانهای نوع جدیدتر، تغییر کرده و ابتدا میمونها و سپس انواع انسانهای اولیه تا به انسان هوموسپین، گام به گام به مغزهای رشدیافته تری دست یافته اند. و از همان رو نیز، گام به گام از رفتارهای غریزی پیشین دوری گزیده و به گزینشهای عقلانی و منطقی عبور کرده اند.

از این نظر، میتوان نتیجه گرفت که امروزه انسانها 1- از سوئی با غرایز خود هدایت میشوند، ولی 2- از سوی دیگر و هر چه بیشتر، رفتارها و تصمیمات خود را بر گزینشهای منطقی شان بنا میسازند. با این وجود، می بینیم که این انسانها نیز جز همان راه جبر تاریخی را برنمیگزینند. بر نمیگزینند زیرا که انسانها اساس گزینشهای خود را بر منطق ناشی از طبیعت و تحولاتش قرار میدهند. این است که ظاهراً فرق بین حیوان و انسان در این است که:

1. انسانها برمیگزینند، میتوانند برگزینند، یا فکر میکنند که برمیگزینند، اما،
2. حیوانات یا خویشاوندان ماقبل شان همان یا مشابه همان اعمال برگزیده را! به طور غریزی انجام میدهند.

در اینصورت این سؤال مطرح میشود که:
- چرا گزینشهای منطقی انسان، او را به راه غریزی بقیه موجودات و حتی اشکال ماقبل هستی می برند؟
- دیدیم که گزینشهای منطقی انسان، او را به راه غریزی بقیه موجودات و حتی اشکال ماقبل هستی می برند، زیرا که منطق انسان تابع قانونمندیها و داده های طبیعت است. انسان منطق را از طبیعت یاد گرفته و در واقع، طبیعت معلم منطق انسان است. انسان منطقی است، چرا که طبیعت منطقی است. از همین رو نیز، انسان به طور منطقی جز راههای تطبیق با قانونمندیهای ناظر بر طبیعت را بر نمی گزیند. از همین رو هم هست که انسان در هر صورت، 1- ادامه زندگی و 2- تداوم تکامل تاریخی جاری را بر می گزیند و جز به راه ادامه جریان تکوین همه شمول طبیعت نمیرود.

بدین ترتیب، فرق انسان با گیاهان و حیوانات در این است که انسان به حضور خود در این پروسه بیولوژیکی جبری در حد و حدودی آگاهی دارد و با گذشت زمان و توسعه علم و فلسفه هر چه بیشتر در می یابد و میفهمد که در این تونل دور و دراز زندگی راهی جز رعایت قواعد ناظر بر ماده و طبیعت ندارد. راهی جز این ندارد که از شرایط حاکمی که خود برنگزیده تبعیت بکند و تا میتواند بر اساس این قوانین غیرقابل تغییر بدود. بدود و وقتی هم به عنوان فرد از پا درآمد، ادامه این دویدن اجباری غیرقابل توجیهی را که زندگی نام دارد به نسلهای بعدی و بعدی تر، و لاجرم تکامل یافته تر و بهتر واگذارد. واگذارد تا نکند که سرنوشت رفتن و دویدن در این تونل ناشناخته و برای هر چه نزدیک

شدن به هدف نامعلومی که در راه است، از حرکت باز ماند و متوقف شود.

بدین معنی، انسان نیز همانند سایر موجودات زنده در این حرکت بیولوژیکی- رفتاری تاریخی شرکت میکند و به طور گریزی یا اختیاری در تونل تاریک زندگی پیش میرود. تفاوت در این است که انسان نه فقط به طور نسبی از حضور خود در این حرکت تاریخی آگاهی دارد، بلکه همچنین:

- از طریق توسعه دادن علم و فلسفه، این آگاهی را گام به گام افزایش داده و توسعه میدهد.
کاری که حیوانات سطوح پائین تر و گیاهان نمیتوانند.

این آگاهی انسانها و انسانهای امروزی از شرایط خود و محیط طبیعی شان اما، اگر هم نتواند در گزینش راه زندگی و تطبیق شان با طبیعت تغییرات چندانی ایجاد نکند، حداقل به طرح سؤالات فلسفی در ذهن و فکرشان منجر شده و یاری میرساند. این است که انسان هوشمند سؤالات فلسفی تولید میکند. انسان هوشمند اندیشه فلسفی تولید میکند و روز به روز هم این اندیشه فلسفی اش را با سؤالات جدیدتر و لو بی پاسخ توسعه میدهد.

به یمن این تحولات تاریخی هم هست که انسان امروزی به این آگاهی نائل آمده که باید تا میتواند برای گسترش دانش خود از این رمز و رازی که بر او و هستی اش حاکم اند بکوشد. باید میلیمتر و میلیمتر هم شده، گستره دانش و دانائی خود را افزایش بدهد. به همین خاطر هم هست که امروزه هزاران و صدها هزار انسان جستجوگر، بی هیچ توفقی در هزاران، و دهها و صدها هزار آزمایشگاه فعال امروزی در مؤسسات

علمی، آکادمیک و تولیدی موجود عمر میسایند تا در زمینه ای از این رمز و راز ناگشوده به کشفی جدید دست بیازند و می یازند! به تبع این تلاشها هم هست که انسان امروزی با شتابی در حال افزایش به سوی آگاهی های جدیدتر از این جهان و اسرار قانونمندش به جلو می تازد. این قانونمندیهاست که خطوط اساسی آینده بشر را به دست می دهند و هم از این روست که:

- هم دانش و دانائی علمی انسان امروزی روز به روز افزایش می یابد و هم سطح عقلانیت و منطق بشر امروزی روز به روز ارتقاء می یابد. و حتی مهم تر از همه، هر چه زمان میگذرد، دسترسی به کشفیات علمی و تحولات عقلانی و منطقی نو و نوتر روز به روز شتاب بیشتری یافته و به ابعاد جدیدی نائل میشود.

انسان با شتابی هر چه بیشتر به سوی آگاهی های جدید از این جهان و کشف راز و رمزهای قانونمندیهایش به جلو می تازد. این قانونها و قانونمندیهاست که خطوط اساسی آینده بشر را به دست می دهند. از این رو هم باید امیدوار بود که باید این آگاهیهای رو به رشد در روزی از روزهای آینده دور و نزدیک انسان را قادر به تأثیرگذاری در گردش چرخ فلک و طبیعت بکنند. انسان را قادر سازند تا با تقلیل تأثیر پذیری اش از طبیعت و قانونمندیهایش، بتواند بر اساس دستاوردهای علمی و فلسفی خود برگزیند و گزینشهایش را فارغ از این موانع طبیعی پیش ببرد.

